

نادرپور، نادر، ۱۳۰۸ - ۱۳۷۸.

در طلسم شعر: منتخب چهار دفتر شعر: اشعار برگزیده گیاه و سنگ نه،
آتش، از آسمان تا ریسمان، شام بازپسین و تازه‌ها (۱۳۶۹ - ۱۳۴۲) / نادر
نادرپور. - تهران: سخن، ۱۳۸۴.

ISBN 964 - 372 - 016 - 0

۴۳۰ ص. (شعر میاصر ایران؛ ۱۳)

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.

۸۶۲ / ۱۶۱

PIR ۸۲۳۳ / الف ۳۳۳۲۲

د ۱۳۳ ن

۱۳۸۴

۱۳۸۴

۸۱ - ۱۰۰۱۳ م

کتابخانه ملی ایران

در طلسمِ شعر

◇
نادر نادرپور

منتخب چهار دفتر شعر

اشعار برگزیده: گیاه و سنگ نه، آتش؛

از آسمان تا ریزمان؛ شامِ بازپسین

و

تازه‌ها

۱۳۶۹ - ۱۳۴۲



تهران، ۱۳۸۴



نادر نادرپور

در طلسم شعر

مجموعه چهار دفتر شعر

اشعار برگزیده؛ گیاه و سنگ نه، آتش؛ از آسمان تا ریزمان؛
شام بازپسین؛ و تازه‌ها

چاپ اول، ۱۳۸۴

اجرا، و ویرایش: امید صدارت و کمال اجتماعی جندقی

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: چاووشگران نقش

تعداد: ۵۵۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر محفوظ است

ISBN 964 - 372 - 016 - 0

شابک ۹۶۴ - ۳۷۲ - ۰۱۶ - ۰

انتشارات سخن: شماره ۱۳۹۲، خیابان انقلاب، تهران، مقابل دانشگاه تلفن: ۶۴۶۰۶۶۷ و ۶۴۶۵۹۷۰

مقدمه ناشر

شعر ایرانی، در عصر حاضر، توانسته است چهره‌های برجسته‌ای را به قلمرو فرهنگ این سرزمین عرضه دارد که روز به روز برگستره نفوذ سخن ایشان افزوده می‌شود. اقبال خوانندگان جذبی شعر به آثار ایشان، نشان داده است که هنوز هم، در حوزه فرهنگ ایرانی، شعر است که زبان همدلی جامعه ما را تشکیل می‌دهد.

انتشارات سخن، با نشر مجموعه «شعر معاصر ایران» می‌کوشد که به ارائه گزیده‌های گسترده و شاملی از چهره‌های برجسته شعر ایران - از بهار و نیما تا امروز - بپردازد؛ گزیده‌هایی که شامل بخش اعظم آثار برجسته این شاعران باشد.

در گزینش این مجموعه‌ها، گروهی از صاحب‌نظران کار انتخاب را، عهده‌دار خواهند بود و در صورت امکان از مشورت شخص شاعر نیز بهره خواهند بُرد. انتشارات سخن می‌کوشد که این مجموعه را به زیباترین صورت ممکن، در اختیار خوانندگان قرار دهد.

علی اصغر علمی

مقدمه *

گفتگو از عشق، این نکته باریک — که بسیار ازان سخن گفته‌اند و باز هم هر چه گفته شود نامک‌رست — هرگز جاذبه خود را از دست نخواهد داد. باباطاهر همدانی، «دلِ افسرده» و عاری از سوز را چیزی جز «آب و گل» نمی‌شمرد و حافظ «نقشِ مقصود» را در «کارگاهِ هستی»، عشق می‌دانست و در مورد کسی که از عشق بهره نداشت می‌سرود: «بر او نمرده به فتوای من نماز کنید»، عطار نیز می‌اندیشید که «دَره‌ای عشق از همه آفاقِ به». اما اینک این حدیث جاودانه را از نادر نادرپور به لحنی دیگر می‌توان شنید، به صورتی نوآیین و دل‌انگیز، در شعر لطیف «شُرمة خورشید».

در این شعر از «مرغِ کورِ جنگلِ شب» سخن می‌رود و همین چهار کلمه کافی است گرفتاری این پرنده را در زندانِ تاریک نشان دهد. در بند اول هر چه هست مناسب این زندگی غرق در ظلمت است، ازان جمله همدمی با «بادِ

* نقل از چشمه روشن، دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

غریب»، و نیاز به «خوابِ مرگ» تصویری است محسوس از احوال همه دل‌های تنها. می‌بینید شعر با چه مطلع بی‌سابقه و موضوعی بدیع آغاز می‌شود:

من مرغِ کورِ جنگلی شبِ بودم
بادِ غریب، محرمِ رازم بود
چون بارِ شب، به رویِ پرَم می‌ریخت
تنها به خوابِ مرگ، نیازم بود

برای چنین موجودی نیل به روشنائی و نورِ بزرگترین خوشبختی و شورانگیزترین آرزوست. وقتی دسترسی به آنچه دوست داریم و همیشه به آن می‌اندیشیم فراهم نیست، چه بسا که ازان تصوّرانی زیبا در دل می‌پروریم، ازاین گونه است تصویرهای دلکش «شکفتنِ گلِ خورشید، گلابدانِ بلورِ ماه و گلابِ نور» و ترکیب‌هایی نگارگرِ آنها:

هرگز ز لابلای هزاران برگ
بر من نمی‌شکفت گلِ خورشید
هرگز گلابدانِ بلورِ ماه
بر من گلابِ نور نمی‌پاشید

تکرار مصراع آغازین شعر، در بندهای دیگر، مانند برگردانی سبب پیوستگی معانی است و تذکاری برای توجّه به احوال این مرغ منزوی که در قلب خویش همیشه زمستان را احساس می‌کند:

من مرغِ کورِ جنگلی شبِ بودم
برقِ ستارگانِ شب از من دور
در چشم من که پردهٔ ظلمت داشت
فانوسِ دست رهگذران، بی‌نور

من مرغِ کورِ جنگلی شبِ بودم
در قلب من همیشه زمستان بود

رنگِ خزان و سایه تابستان
در پیش چشم من همه یکسان بود
نمایش احوال پرنده شب، با وصفهایی که طبیعی و عینی و در عین حال
ساده و تازه است، ادامه پیدا می‌کند:

می‌سوختم چو هیزم تر در خویش
دودم به چشم بی‌هنرم می‌رفت
چون آتش غروب فرو می‌مرد
تنها، سرم به زیر برم می‌رفت
سکوت این زندگی یک نواخت — که توصیف آن نیز با آهنگی متناسب و
آرام و تصویرهایی ساکن و ایستا صورت گرفته بود — شبی درهم می‌ریزد:
بادی سخت می‌وزد، مانند آسبی سرکش به تاخت، برق است و رعد و بانگ و
هياهو، و به اقتضای مقام وصف آن نیز پرشور و پویاست، مناسب بروز
حادثه‌ای بزرگ:

یک شب که باد، شُم به زمین می‌کوفت
وز یال او شراره فرو می‌ریخت
یک شب که از خروش هزاران رعد
گویی که سنگپاره فرو می‌ریخت:
در چنین شبی تغیری عظیم و لطیف در زندگی مرغ جنگل شب
روی می‌دهد: لطف بروز آن به صورت لغزیدن دستی است نوازشگر به درون
لانه که آشیانه ظریف پرنده را می‌لرزاند:

از لابلای توده تاریکی
دستی درون لانه من لغزید
وز لرزه‌ای که در تن من افکند
بنیاد آشیانه من لرزید

یک دم، فشار گرم سرانگشتش

پنوں شعلہ، بالہای مرا سوزاند
پنوں پنجه‌اش به روی تنم لغزید
قلب من از تلاش تییدن ماند

اما از «سپیده دم این دست»، خورشید می‌دمد و گرمی می‌تراود. «نور
آرزو»، او را از «آرزوی صبح» بی‌نیاز می‌کند و برتر از همه، «شرمه
خورشید» عشق، مرغ کور جنگل شب را بینایی می‌بخشد و او را از ظلمت
زندگی بی‌عشق، به جهان نورانی عشق و زیبایی پرواز می‌دهد:

نفاق، که در سپیده‌دم این دست
خورشید بود و گرمی آتش بود
با شرمه‌ای دو چشم مرا وا کرد
این دست را خیال نوازش بود

زان پس شبان تیره بی‌مهتاب
انتقار غم به خاک نمالیدم
چون نور آرزو به دلم نایب
در آرزوی صبح، ننالیدم

این دست گرم، دست تو بود ای عشق!
دست تو بود و آتش جاویدت
من مرغ کور جنگل شب بودم
بینا شدم به شرمه خورشیدت!

شاعر به همان نکته‌ای می‌رسد که قرن‌ها پیش سوفوکلس، تراژدی سرای
یونانی، گفته بود: «یک کلمه، ما را از همه بار و رنج زندگی آزاد می‌کند و آن
کلمه 'عشق' است». مولوی نیز با تعبیری عارفانه سروده است: «مردۀ بُدم
زنده شدم، گریه بُدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم».
نادرپور این تجربهٔ مثنوی را از راه دیگر و با کیفیتی دیگر به ما عرضه داشته،

آن چنان چشم گیر و دلپذیر که گویی نخستین بار است که با آن روبرو می‌شویم.

نیاز به تأکید نیست که چگونه عشق، جوهر آفرینشگر آثار بزرگ هنر و اندیشه در جهان بوده است و خواهد بود. مثلاً نظری به سرگذشت گوته، شاعر بزرگ آلمان، نشان می‌دهد که هر وقت دل او از تابش عشق گرم و روشن بوده، آثار گران‌قدری به وجود آورده چندان که حتی گوشه‌هایی از آن عوالم عاطفی در آن آثار مجال بروز و انعکاس یافته است. بنابر این نادرپور نیز — که به قول خود او و به تعبیر درست دکتر خانلری، شاعر تغزل است و در سرودن اشعار غنایی قریحه‌ای درخشان و هنری عیان دارد — به سائقه فطرت شاعرانه‌اش در بسیاری از آثار خود از این کیمیای هستی الهام گرفته است. این خود موهبتی است که شاعر در همان راهی گام برمی‌دارد که قریحه راستین او، وی را دلالت می‌کند و بی‌گمان سرشار از موفقیت خواهد بود.

تخیل آفریننده و لطیف نادرپور که صور خیال و مضمون‌هایی بدیع اندیشیده و تابلویی چنین دیدنی و چشم‌نواز پدید آورده، در این شعر جلوه‌گر است. این کیفیت چنان است که شعر منظور از آغاز با مطلع گیرایی که دارد ما را مجذوب می‌کند، آنگاه تا پایان — با شیوه‌ای شبیه حالت تعلیق^۱ در داستان — اندیشه و احساس خواننده را به دنبال خویش می‌کشد، تا منتهی می‌شود به حسن مقطع پر معنی شعر و درست همان جایی پایان می‌پذیرد که باید، بی‌یک کلمه حشو و زائد.

در میان شاعران نوپرداز نادرپور از معدود کسانی است که در زبان فارسی دست دارند. وی نه تنها این شایستگی را احراز کرده بلکه بر اثر انس با موازین زبان و به برکت استعداد بارز خویش، در آثار خود به آوردن کلمات و ترکیبات تازه می‌پردازد و محصول ذوق او دلپذیر است و به مدد همین زبان زنده و پویانده است که می‌تواند پدیده‌های تخیل و اندیشه خویش را در قالب تعبیرات شاعرانه به ما القاء کند. در همین اثر، ترکیبات جالب

1. suspension

توجهی آورده است که بر خواننده سخن‌شناس پوشیده نمی‌ماند. ذهن او به طور ارتجالی از برخی آرایشها و هم‌آهنگیها در کلمات نیز فارغ نمانده، نظیر تناسبهایی بین «غریب، محرم؛ بلور، نور؛ لغزید، لرزه، لرزید؛ سپیده‌دم، خورشید» و امثال آن. اما نکته ظریف‌تر تناسبی است بین تصویرهای غنایی و در عین حال ملموس شعر و زبان لطیف و غنایی شاعر که به اقتضای موضوع پدید آمده و هم‌آهنگی شایان تحسینی را موجب شده است.

آیا می‌توان در مصراع دوم بند سوم از کلمه «شب»، در «ستارگان شب» صرف‌نظر کرد و آنرا زائد انگاشت، یا تأکیدی است بر حضور «شب» از برای مرغ؟ و یا در مصراع سوم بند نهم به جای «دو چشم مرا واکرد» آیا نمی‌توان گفت: «دو چشم مرا بگشود»، یا آن که «واکرد» نرم‌تر و با لغزش و پوشش دست مناسب‌تر می‌نماید؟ اگر این موارد، نظر خوانندگان صاحب ذوق را به خود جلب نمی‌کند، درخور ذکر نیست.

«سرمه خورشید»، قطعه‌ای که نادرپور عنوان آن را برای یک مجموعه شعر خود اختیار کرده، به نظر نویسنده این سطور نیز شعری است گزیده، سرشار از روح و مایه شاعرانه، درباره مضمونی دیرین اما با دریافتی تازه و اسلوبی نو و دلکش و به زیبایی گرم و شورانگیز؛ به تعبیر خود شاعر «آینه‌ای زلال» است از آنچه، او احساس کرده و اندیشیده است.